

حقایق درباره خیانت

Photo: www.isna.ir

خیانت یکی از بزرگترین تابوهای اجتماعی است و بسیاری از افرادی که مورد این بی‌مهری قرار گرفته‌اند گواهی می‌دهند که آثار آن چقدر می‌تواند مخرب باشد.

به گزارش ایسنا، خیانت موجب مطرح شدن سوالات عمیق و پیچیده‌ای در زوجین درباره خودشان می‌شود و می‌تواند به طور کامل اعتماد به نفس فردی را که به او خیانت شده از بین ببرد یا حتی بدتر منجر به خودکشی وی شود و یکی از بدترین کارهایی است که می‌توان علیه کسی انجام داد به خصوص اگر در شرایطی انجام شود که مدت زیادی از ارتباط زوج می‌گذرد.

انگیزه‌های خیانت چیست؟ آیا همه پتانسیل خیانت را دارند یا اینکه دسته خاصی از افراد آن را انجام می‌دهند؟ این‌ها بعضی از سوالاتی هستند که سعی خواهیم کرد در مقاله زیر به آنها پاسخ دهیم.

چرا مردم به شریک زندگی خود خیانت می‌کنند؟ به خصوص اگر به آن فرد علاقه داشته باشند. پاسخ این پرسش ممکن است شما را شگفت‌زده کند.

برای کسانی که مورد خیانت واقع شده‌اند اولین سوال در ذهن آنها این است که "چرا؟"؛ این سوال سپس با "چه کسی؟" دنبال می‌شود.

دلایل مختلفی وجود دارد که چرا مردم به شریک خود خیانت می‌کنند، اما به نظر می‌رسد که انگیزه اصلی بین مرد و زن متفاوت است (البته نه همیشه). مطالعات مختلف دلایل اصلی خیانت به همسر را نشان داده‌اند.

یک مطالعه خاص در همین رابطه ۰۰۵ زوج جوان را برای پیدا کردن دلیل خیانت بررسی کرده است. این تحقیق با استفاده از یک پرسش‌نامه آنلاین انجام شد که از شرکت‌کنندگان در مورد خیانت‌های احتمالی‌شان در گذشته سوال کرده بود و نتایج جالبی به دست آمد. اغلب کسانی که به خیانت خود اعتراف کردند، دلایل ذیل را به عنوان یکی از عوامل ذکر کردند:

راضی نبودن از رابطه فعلی خود، احساس نادیده گرفته شدن از جانب شریک زندگی خود، عصبانی بودن از شریک زندگی خود به هر دلیلی، احساس علاقه نکردن یا به فرد دیگری علاقه‌مند شدن، عدم تعهد به شریک زندگی و تمایل به افزایش محبوبیت خود.

این مطالعه نشان می‌دهد که دلایل مختلفی برای ارتکاب خیانت وجود دارد. این موضوع از احساس تفکیک شدن از طرف شریک زندگی تا مسائل عاطفی عمیق نظیر احساس ناامنی یا عدم نظم و انضباط و کنترل را شامل می‌شود.

مطالعات دیگر نیز نشان داده‌اند افرادی که وظیفه‌شناس نیستند، بیشتر خیانت می‌کنند.

همچنین عاملی تحت عنوان "وابستگی ناامن" یکی دیگر از عوامل مهم در ارتکاب خیانت برشمرده شده است. "وابستگی ناامن" یک سبک ارتباطی است که در آن ارتباط با احساس ترس و نگرانی همراه است که این نوع ارتباط بدون شک از ابتدا محکوم به شکست است.

اما تفاوت متمایزی نیز میان خیانت زنان و مردان وجود دارد. با توجه به تحقیقات، مردان اغلب به دلایل ظاهری تمایل به خیانت دارند، در حالی که زنان بیشتر به دلایل عاطفی مرتکب این کار می‌شوند.

مردم چه چیزی را خیانت در نظر می‌گیرند؟

بنابر گزارش نشریه اینترستینگ انجینیرینگ، خیانت یک مفهوم ابر مانند است که از طرف افراد مختلف به اشکال گوناگون توصیف می‌شود. به عنوان مثال برخی ممکن است تماشای فیلم‌های غیراخلاقی را خیانت در نظر بگیرند، در حالی که دیگران کارهایی مانند صحبت شیطنت‌آمیز با جنس مخالف را خیانت می‌شمرند. اما برای اکثریت قریب به اتفاق افراد برقراری رابطه عاطفی مشخص با فرد دیگر، خیانت به همسر محسوب می‌شود.

اما در مورد داشتن احساسات به شخصی غیر از شریک زندگی اما بروز ندادن آن به هیچ وجه چطور؟ آیا این می‌تواند به عنوان خیانت در نظر گرفته شود؟ شما احتمالاً دیدگاه خود را در این مورد دارید اما یک نظرسنجی در مورد این موضوع در سال ۲۰۱۶ انجام شد که طی آن از ۰۰۱ نفر پرسیدند دقیقاً چه چیزی را خیانت می‌دانند.

مصاحبه شوندگان ترکیبی از مردان و زنان بین سنین ۸۱ تا ۱۳ سال بودند که جواب‌های آنها قابل تامل بود. قریب به اتفاق این افراد معتقد بودند لایک کردن تصویر یک شخص در رسانه‌های اجتماعی، ناهار خوردن با همکار جنس مخالف و حتی تماشای فیلم‌های غیراخلاقی خیانت محسوب نمی‌شود. اما مواردی همچون صحبت شیطنت آمیز با کسی به صورت پیام دادن در شبکه‌های اجتماعی و داشتن احساسات صمیمی نسبت به فرد دیگر به خیانت نزدیک است و نوعی خیانت است.

چند نکته درباره خیانت

با توجه به دایره تعاریف از مفهوم خیانت، می‌توان گفت که خیانت به ویژه در جوامع غربی رایج‌تر از چیزی است که شما فکر می‌کنید به عنوان مثال تعداد افراد متاهلی که در ایالات متحده مرتکب خیانت شده‌اند بین ۰۲ تا ۵۲ درصد است که حاکی از رقم خجالت‌آور یکی از هر چهار زوج است.

اگرچه تصور می‌شود که مردان احتمال بیشتری دارد که خیانت کنند اما طبق مطالعات انجام شده، خیانت زنان حداقل در ایالات متحده طی ۰۵ سال گذشته حدود ۰۴ درصد افزایش یافته است.

سن نیز از فاکتورهایی است که در این مطالعه بررسی شده است و نتایج نشان می‌دهد که ارتکاب به خیانت به سن بستگی دارد. در برخی موارد مانند سنین ۸۱ تا ۹۲ سال نشان می‌دهد زنان در این سنین بیشتر خیانت می‌کنند.

متأسفانه مروری بر پرونده‌های مربوط به خیانت نشان می‌دهد کسی که یک بار خیانت کند خیانت کار باقی خواهد ماند برخی تحقیقات نشان داده‌اند افرادی که در گذشته مرتکب خیانت شده‌اند، ۵۰۳ برابر بیشتر احتمال دارد که در روابط آتی خود مجدداً خیانت کنند.

[اینجا منبع:](#)

دختری که قرار بود به خانه بخت برود

Photo: umut rosa/www.shutterstock.com

مازیار بهرامی

-اولین دختر فامیل بودم که به جای ازدواج در مسیر تحصیل قدم می‌گذاشت. دو سال بعد از دوره تربیت معلم، توانستم تدریس را در همان خوزستان شروع کنم و همزمان تحصیلاتم را ادامه دهم.

این آغاز روایت اوست. دختری که اگر راه مورد علاقه‌اش را در پیش می‌گرفت و گرفتار سنت‌های عرفی جامعه مردسالار نمی‌شد، احتمالاً سرنوشت دیگری داشت و چه بسا بر زندگی کسان دیگری نیز اثر می‌گذاشت تا راه بهتری را برای زندگی در پیش بگیرند.

او روایتش را چنین ادامه می‌دهد: «کمی که گذشت پیچ‌پیچ‌های فامیل درباره دلیل ازدواج نکردنم شروع شد. می‌گفتند حتماً عیب و ایرادی دارد که پا به "خانه بخت" نمی‌گذارد. این چیزی بود که آتش به جان مادرم می‌زد. از وقتی پدرم مرد، مادرم هم بیشتر روی "آبروی خانوادگی" حساس شد.»

[عضو کانال تلگرام خانه امن بشوید.](#)

آنچه راوی این داستان آبروی خانوادگی می‌خواند اما در ازدواج خلاصه شده است: «مادرم با اشک و التماس قسم داد که دیگر خواستگارها را رد نکنم و اگر فردی را نسبتاً مناسب دیدم جواب مثبت بدهم. من هم که جانم را برای مادرم می‌دادم نمی‌توانستم بی‌اعتنا باشم به اشک و التماس‌هایش که خیلی بیشتر شده بود. من آن زمان ۱۲ ساله بودم و طوری هم تربیت نشده بودم که به رابطه عاطفی با مردی خارج از عرف حاکم بر جامعه‌ی آن سال‌ها فکر کنم. در همان روزها بود که به واسطه‌ی یکی از همکارانم یک مراسم خواستگاری

سنتی برای من برگزار شد.»

دختر داستان ما درباره خواستگارش می‌گوید: «مُراد هم مثل من معلم بود و فرزند ارشد یک خانواده‌ی ۶۱ نفری. ساکن یکی از دهستان‌های بهمی بودند که هیچ شناخت و ذهنیتی نسبت به آنجا نداشتم. وقتی برای بار اول به چهره‌اش نگاه کردم یک پسر روستایی با پوستی آفتاب سوخته و برافروخته از شرم دیدم. نمی‌توانستم با وجود سالیان سیاه پشت سرم منقلب نشوم از رنجی که در آن چهره گمان کردم. با خودم گفتم شاید یک آدم بی‌درد نتواند چاله‌های عمیق عاطفی‌ام را پر کند. نمی‌دانم چرا با او احساس راحتی و پیوند کردم. بسیار صادقانه از زندگی سخت و بی‌کسی‌های پشت سرم برایش گفتم و هیچ چیز را پنهان نکردم. حرف‌هایم را که شنید از درد و درک گفت و ابراز خوشحالی کرد از این نشانه‌ها که احتمال یک رابطه‌ی عمیق را بیشتر می‌کند. قول‌ها داد و گفت و گفت... حتی میان حرف‌هایم اشک ریخت و من احساس کردم اشتباه نکرده‌ام. کم‌کم انگار روی چشمانم چشم‌بندی از نور و غسل زدند تا دیگر اثری نینم از روی سیاه جهانی که تا آن زمان تجربه کرده بودم. چیزی نمی‌فهمیدم. زندگی شیرین شده بود.»

اولین سیلی را یک سال بعد خوردم

یک سال بعد اما راوی این داستان با اولین سیلی به خودش می‌آید. ۰۲ روز از عروسیش گذشته و به رسم «خانه یکی» که هنوز در برخی مناطق ایران رایج است، قرار است تا چند ماه پس از ازدواج نزد خانواده همسرش زندگی کند.

او می‌گوید: «آن شب لعنتی تیم‌های فوتبال ده آن‌ها با ده کناری مسابقه داشت. برافروخته و خسته به خانه آمد. وسط آن حیاط بزرگ ایستاد و غریب: گرسنه‌ام. چیزی بیاورید! مادرش با شتاب و ترس سینی غذا را آورد اما هنوز سینی را روی زمین نگذاشته بود که لگدی به زیر سینی خورد:» این گ... چیست که درست کرده‌ای؟ مگر نگفتم دیگر از این آشغال‌ها جلوی من نگذار!»

- من که داشتم در اتاق کتاب می‌خواندم، از پنجره صحنه را دیدم و بیرون دویدم. با تعجب گفتم این چه برخوردی است با زحمتی که مادرت کشیده؟ از تو به عنوان فردی تحصیل کرده بعید است! یعنی با من هم... هنوز حرفم تمام نشده بود که او بلند شد و به سمت من یورش آورد و چنان سیلی محکمی به صورتم زد که برق از سرم پرید. داد و بیدادها و توهین‌هایم را دیگر متوجه نشدم. وسط آن حیاط بزرگ بی‌دیوار روستایی نشستم و دیدم جهانی بر سرم خراب می‌شود. نمی‌دانم تا چه مدت اشک ریختم. به آن بخش از حرف‌هایم که مقاومت ذهنم را برای نشنیدن در هم شکسته بود فکر می‌کردم: این که مادرم است، تو باید بمیری تا زنده بمانی.

برایم باورپذیر نبود. چیزی که به وحشتم می‌افزود برخورد عادی خانواده‌اش با این موضوع بود: خواهر کوچکش که به سمت دستشویی می‌رفت، هم عروس بومی‌ام که تنها لحظه‌ای در آویختن شلوارهای نوزادش بر بند رخت مکث کرد تا ماجرا را دنبال کند و مادری که از داخل آشپزخانه‌ی کنج حیاط تنها اندکی سر خم کرد و نگاه کرد. همگی بدون هیچ گونه تعجب یا واکنشی!

آن شب تا دیروقت به اتاق نیامد. وقتی هم برگشت با اینکه صدای هق هق خفهام را متوجه می‌شد سریع به پشت چرخید و به خواب رفت. انگار آن ماسک زیبای شیرین با خشم و لحظه شماری برای همیشه برداشته و به گوشه‌ای پرت شده بود. این موجود بیگانه و وحشتناک هیچ شباهتی به آن مرد رویایی نداشت.

زن‌ها کجا هستند؟

فضای زندگی در آن روستا اما در روایت راوی این داستان فضایی مردسالارانه است و زنان تنها نقش خلوت‌نشین دارند. او از تلاشی می‌گوید که برای فهم مناسبات زندگی در آنجا آغاز می‌کند: «از فردای آن شب تصمیم گرفتم بفهمم کجا هستم و چه خبر است. چرا در این مدت هیچ وقت هیچ زنی بر سر سفره‌ی غذا حاضر نشده؟ انگار در مواردی نسبت به من به خاطر زن شهری یا تحصیل کرده بودنم ارفاق شده بود. مادرش پس از دوشیدن گاو و گوسفندان و تمیز کردن آغل و سر زدن به مزرعه، غذا را می‌پخت و می‌کشید. خواهران مثل ندیمه‌های متبهر سینی‌های بزرگ غذا را هر ناهار و شام بر بالای سر حمل می‌کردند، عرض آن حیاط خیلی بزرگ را می‌دویدند و بر سفره طولانی مردان می‌چیدند و می‌گریختند. غذای من هم توی سینی پشت در اتاق گذاشته می‌شد. تقریباً هنوز چندان با مادر و خواهرانش حرفی نزنده بودم. چون هم تفاوت زیاد لهجه مانعی بود و هم در صورت پرسش و صحبت‌های من، پاسخ از سمت آنان معمولاً خنده و سکوت بود. یک روز پس از آوردن ناهار به آشپزخانه رفتم. زن‌ها غذایی نمی‌خوردند و در گرمای پنجاه و چند درجه‌ی مناطق جنوبی توی مطبخ روستایی منتظر پس مانده غذای مردان، گرسنگی می‌کشیدند. وقتی آنان را لولیده در هم و با چشمانی سرخ دیدم که چگونه بر حصیر پوسیده‌ای کف مطبخ می‌نشینند و انتظار می‌کشند، احساس کردم بارها زهرمار خورده‌ام. این وضعیت عجیب بود چون اوضاع مالی آنان نامناسب نبود. کلی زمین کشاورزی و دام، چند مغازه در شهر، چند ماشین بزرگ و کوچک و... اما چرا آن زنان نمی‌بایستی حتی در غذا خوردن به حساب آیند؟»

او در ادامه می‌گوید: «نه تنها سکوت‌شان بلکه تلاش کشنده‌شان برای محو بودن و به چشم نیامدن بیشتر چشمانم را باز می‌کرد. عادی بود که مردان خانه مدام چیزی به سمت‌شان پرت کنند و پسر بچه‌ها سر دختران بزرگ و مادر داد بزنند. تازه به یادم آمد که می‌بایستی اهمیت می‌دادم به حرف پدر شوهرم که قبل از عروسی با جدیت و مصراانه می‌گفت خانواده عروس که نباید در عروسی شرکت کنند. ما خشکه

می‌دهیم، گوسفند و برنج می‌دهیم و عروس را به ده می‌بریم. من اما باوری به این میزان تفاوت نداشتم و فقط سعی می‌کردم مادرم را تشویق به کوتاه آمدن کنم.»

بیشتر بخوانید:

[زندانی به وسعت یک زندگی](#)

[بازارچه خیریه؛ نمادین سازی مسئولیت اجتماعی](#)

[طوبی و مهتاب؛ تجربه دو طرد شده](#)

نمایش ما، نمایش آنان

راوی این داستان اما در شرح ادامه ماجراهای زندگی زناشویی خود می‌گوید: «در نهایت مرادعلی هم توانسته بود موقتا خانواده‌اش را به نمایش مجبور کند. تابستان که تمام شد ما به خانه‌ی خودمان در یک بخش نزدیک به ده رفتیم و با باز شدن مدارس مشغول کار شدیم اما چراهای خشن مراد شرایط کار را برای من تغییر داد: چرا به همکار مرد آن‌طور سلام کردی؟ چرا همکار زن به خانه آمد؟ چرا می‌خواهی خانه‌ی مادرت بروی؟ خانه‌تان ارزش رفتن ندارد چون مردی در آنجا نیست پس چرا وقتی به تنهایی نمی‌توانی بروی باید مرا ببری؟ مردی که مو ندارد از زن کمتر و زنی که مو دارد از سگ کمتر است، پس چرا زن من بخت برگشته باید از سگ کمتر باشد؟ دختر که رسید به ۰۲، باید به حالش گریست. چراهایی که گاهی با سیلی و فشار دست‌هایش دور گردنم همراه می‌شد.»

او در ادامه می‌گوید: «آن قدر شکستم که طی چند سال به قدر ۰۲ سال پیر شدم اما دلم نمی‌آمد آن چشم‌بند را از صورت مرارت کشیده خانواده‌ام بردارم. نمی‌توانستم دردی بر دردهایشان اضافه کنم. آن‌ها هم به لطف ممانعت‌های مرادعلی برای دیدار با خانواده‌ام و هم به خاطر مسافت، چندان در جریان زندگی‌ام قرار نمی‌گرفتند.»

وقتی پسر آمد

۴۲- ساله بودم که پسر به دنیا آمد. هم درس می‌دادم، هم بچه‌داری می‌کردم و هم نمی‌بایستی دقیقه‌ای درنگ یا نافرمانی می‌کردم در آوردن آب و غذا و کنترل تلویزیون و ... خدمت آقا تا که کتک نخورم. دیگر از حقوق تدریسم هم خبر نداشتم چون مجبور شده بودم چند امضا بدهم تا او خودش حقوق من را هم دریافت کند. خرید کردن تنهایی را هم از یاد بردم.

راوی این داستان در ادامه می‌گوید: «می‌گفتم فرش و کمد بخریم و سرکوفت می‌زد که مگر در خانه گدایی پدرب فرس و کمد عوض می‌شد؟...»

-از آنجا که پسر هم شباهت ظاهری زیادی به من و خانواده‌ام داشت، انگار بر اعصابش چنگ می‌زد و گاهی سیلی‌ها را بین من و پسر تقسیم می‌کرد.

پسر ۵ ساله شد متوجه میل شدیدش به آزار حیوانات شدم. چهره او شبیه پدرش نبود و برای همین مورد آزار او قرار می‌گرفت. کم‌کم که بزرگ‌تر شد اما تلاش کرد با کم کردن تفاوتی که پدرش در همه جا به آن حمله‌ور می‌شد، مورد پذیرش او قرار بگیرد و توجهش را جلب کند.

وقتی دختر آمد

راوی این روایت از خوزستان، در ادامه شرح ماجرای زندگی و ازدواج ناموفقش می‌گوید: «مدتی بعد دخترم به دنیا آمد که از نظر ظاهری بسیار شبیه او بود. جالب اینکه دخترم را کتک نزد...»

پسر اما در سال‌های بلوغ معمولا مقابل آینه بود و با خودش حرف می‌زد. چند بار گوش تیز کردم و شنیدم با وجود اندام استخوانی‌اش که باعث شده بود مرادعلی سرکوفت ضعف و بی‌عرضگی به او بزند، به خودش می‌گفت که چه درشت هیكل و قوی‌ست! بعد با چشمان غرق لذت و وهمش به در و دیوار می‌کوبید.

دخترم اما با اینکه از پدرش کتک نمی‌خورد بسیار ناآرام و پرخاشگر بود. فهمیدم که پسر عادت کرده به نحوی پنهان که گیر نیفتد، خواهرش را اذیت کند و جیغش را در بیاورد. انگار هر چه می‌گذشت در این کار تبخیر بیشتری پیدا می‌کرد و این به ناآرامی و پرخاشگری دخترم هم می‌افزود. دخترم آشکارا کتک می‌زد و به بچه‌ها و حتی به من مدام حمله می‌کرد. به خاطر این رفتارها هم چند مرتبه از سمت پدرش تشویق شد...»

روایت خانم معلم خوزستانی که روزگاری به آینده‌اش امیدوار بود به امروز رسیده.

او می‌گوید: «حالا چند سال از آن روزها گذشته. پسر ۷۱ ساله و دختر ۱۱ ساله است. احساس می‌کنم هر دو به شدت بیمارند. پسر از آزار پنهان نه تنها خواهرش که از آزار بقیه هم لذت می‌برد و تقریباً به آن سرگرم است. دخترم با صدای دورگه‌ی عصبی‌اش پیوسته در حال داد و بیداد و حمله فیزیکی به من و دیگران است. تمام این سال‌ها هم مرادعلی معمولاً در خانه نبوده مگر برای تأمین نیازهایش. من از مدرسه که به خانه می‌رسم، بدون در آوردن لباس‌هایم با عجله و ترس، غذایی را که از قبل مهیا کرده‌ام می‌آورم تا عواقب خشمش کمتر متوجه بچه‌ها شود. غذا می‌خورد و بلافاصله می‌خوابد. بیدار که شد چای‌ای که می‌بایستی آماده و بالای سرش باشد می‌نوشد و بیرون می‌رود: فوتبال، دوره‌می و هر جای دیگر که من اطلاعی ندارم. در این سال‌ها بار امور فرزندان را تقریباً به تنهایی به دوش کشیده‌ام. آن‌ها برای مراد شبیه دو حیوان خانگی‌اند که بساط سرگرمی و شادی (دخترم) یا بساط تخلیه‌ی عقده‌ها (بیشتر در مورد پسر) را برایش فراهم می‌کنند. پس از ۸۱-۹۱ سال لای این دیوارهای بیگانگی از هر انتخاب و تصمیم و خواسته‌ای که به خاطرم بیاورد زنده‌ام، منع شده‌ام. اما کاش خشونت‌های مراد به همین جا ختم می‌شد.»

[عضو کانال تلگرام خانه امن بشوید.](#)

ماجرای خیانت مراد

-چند روز پیش اتفاقی گوشی موبایلش به دستم افتاد و نگاهی به محتویاتش انداختم. متوجه شدم با زنان متعددی رابطه جنسی دارد. زنانی که عکس‌های برهنه‌شان را برایش فرستاده بودند و تمجید و وعده‌های او را برانگیخته بودند. در آن لحظه احساس کردم که من به لجن خو گرفته‌ام. با خودم گفتم شاید من هم بخشی از این لجن شده باشم وقتی هنوز به خاطر حرف مردم، به خاطر این، به خاطر آن و حالا به خاطر بچه‌هایم این مسیر متعفن را تا اینجا آمده‌ام و ادامه‌اش می‌دهم.

می‌گوید: «احساس کردم آن قدر زنده نیستم تا حتی به رویش بیاورم که به خیانتش پی برده‌ام. احساس کردم ۰۲ روز پس از عروسی در آن حیاط روستایی با اولین سیلی‌اش در دره‌ی مرگ لغزیده‌ام. چشمانم را بستم و آرزو کردم دیگر هرگز باز نشوند و مرگم برای همه باورپذیر شود. تصاویر سال‌های دبیرستان در ذهنم مرور شد. سال‌هایی که عزمم را جزم کرده بودم تا راهی متفاوت با زنان وابسته و مطیع اطرافم بروم...»

حالا صدای خنده‌ی هم‌کلاسی‌هایم با صدای خنده‌ی بیست و چند ساله‌ی شاگردانم در هم می‌پیچد. صدای جیغ‌های دخترم و بگومگوهای پسر... نمی‌توانم چشمانم را باز کنم. عضلات بدنم سفت شده‌اند. می‌لرزم و با تمام توان آرزو می‌کنم آن سنگ که به سوی من آمد، برای همیشه در دره‌ای سقوط کند و هرگز دوباره به این خانه شیشه‌ای نرسد. می‌لرزم و کاردهای آشپزخانه در ذهنم درشت می‌شوند.»

قاتلی که بعد از خواهرش زندگی را گم کرد

Photo: Demian/bigstockphoto.com

ماهرخ غلامحسین پور

کسی که قرار است رابط من با ساکنان بند اشرار باشد می‌گوید که روزها تلفنش را خاموش می‌کند و آن را فقط نیمه‌شب تا چهار سپیده دم به وقت ایران روشن می‌کند. آنها تمام شب بیدار و روزها خوابند تا ذهنشان درگیر سرعت اندوه‌بار زمان در آن چهاردیواری کسالت‌بار نباشد.

قرار است پیش از تماس گرفتن با تلگرام پیام بفرستم. آنجا زندان است و یک گوشی معمولی اندرودید بین چهار تا هشت میلیون معامله می‌شود. اگر گوشی تلفن آقای رابط لو برود باید سال‌های زیادی کارت تلفن و سیگار نخ به نخ بفروشد تا از نو توانایی خرید یک گوشی تازه را پیدا کند.

قرار است یک نفر را بفرستد بند شش، سالن هفده پی آقا صابر. می‌گوید «صابر» با اینکه به جرم کاردآجین کردن خواهرش در بند

خطرناک اشرا نگرهاری می شود، اما اصلا شبیه به قاتل ها نیست. مرد آرامی که پی شرمی گردد و بر خلاف بیشتر اهالی آنجا مشغول زدوبند، مصرف مواد، خرید و فروش و یا کلاهبرداری از بقیه نیست.

آقا صابر ظهر یک روز مرداد سال 86 خواهرش را در یکی از محله های حاشیه دهستان دوبلوک فیروزکوه با بیست و هفت ضربه چاقو تکه پاره کرده است. خواهرش زنی مهربان، صبور و مورد احترام مردم محل بود. زنی که لباس اهالی محل را می دوخت و به عفت و پاکدامنی شهرت داشت.

آقا صابر اما به جرم خیانت، با آن شیوه بی رحمانه او را از دایره زندگی بیرون انداخت و حالا ده سال است خودش هم در بند موسوم به اشرا که زندانی ها از آن به نام بند «آدم خواران» یاد می کنند، اسیر شده و کابوس خواهر جوانمرگ شده یک دم رهایش نمی کند. مردی که موضوع پرونده اش را این طور نوشته اند: «قتل خانوادگی با انگیزه ناموسی.»

رابط می گوید با آقا صابر با احترام حرف بزنم. مراقب باشم مبادا سوال بی ربطی بپرسم چون او به نام و یاد خواهرش خیلی حساس است.

صدای آن سوی خط صدای یک مرد غمگین و خسته است. به صدای یک قاتل شباهت ندارد. بیشتر شبیه صدای مرد قماربازی است که تمام هستی را به یک آن باخته باشد.

آقا صابر می گوید «بله. من همه چیز را در یک ساعت نفرین شده مردادماه سال 86 باختم. نه از آن مدل باختن هایی که بشود از نو جبرانش کرد. از آن باخت هایی که راهی برای برگشت نگذاشته است. در تمام ده سال گذشته روزی نبوده که آرزوی مردن نکنم. فقط برای این که بار معصیتم بیشتر نشود، خودکشی نکرده ام.»

چه شد آقا صابر؟ می شود قصه زندگی خود را تعریف کنی؟

قصه قابل عرضی نیست خواهرم. حکایت درد است. حکایت بغض. خواهرم حمیرا چند سالی از من بزرگتر بود. بعد از مرگ پدر و مادرم که به فاصله سه سال از همدیگر دنیا را ترک کردند، مسوولیت بزرگ کردن مرا به عهده گرفت. در حقم هم مادری کرد، هم خواهری. همه کس و کار من در این دنیا بود. تنها پشت و پناهم. با اینکه به خاطر خوش برو رویی و خوشنامی خواهان زیاد داشت ازدواج نکرد تا برای من کسب و کار و خانه و خانواده راه بیندازد. یک مغازه جوشکاری برایم ردیف کرد و برایم زن گرفت. خیلی از مشتری ها به حرمت خواهرم می آمدند مغازه. اوضاع مالی هر دویمان خوب نبود اما کلی عزت و اعتبار داشتیم. تا اینکه منوچهر آمد خواستگاری حمیرا. او خوش قد و بالا بود اما کسب و کار درستی نداشت. بعد از اینکه من زن گرفتم، حمیرا ساکن خانه مخروبه پدری بود و اموراتش با خیاطی برای اهالی محل می گذشت. در و همسایه می گفتند خوبیت ندارد یک زن تنها که از قضا زیباست، در یک خانه قدیمی بی در و پیکر تنها بماند. همین شد که من او را تشویق کردم با آقا منوچهر ازدواج کند.

خودش مایل نبود؟ یعنی ازدواجش اجباری بود؟

نمی شود اسم اجباری رویش گذاشت اما اگر من تحت فشارش نمی گذاشتم از آن زن هایی بود که دلش می خواست مستقل و تنها بماند. آنها دستی به سر و روی خانه کلنگی مرحوم پدرم کشیدند. من هم به حرمت همه آن سالهای مادری حمیرا، سهم خودم را به او بخشیدم و حمیرا زندگی مشترک مختصرش را آنجا شروع کرد.

از ازدواجش راضی بود؟

اوایل بله. اما مشکل اساسی اینجا بود که منوچهر تن به کار نمی داد. بسیار تن لاش و تنبل بود. حمیرا یک تنه کار می کرد. شبانه روز سرش روی بساط خیاطی خم بود و آقا منوچهر هم کارش شده بود دود کردن سیگار و پذیرایی از دوستان بی کار. من مانده بودم خرج و برج آن همه میهمانی مجردی از کجا جور می شود؟ تا اینکه از یک دوست مورد وثوق شنیدم شوهر حمیرا قمار می کند. توی قمارخانه های زیرزمینی حاشیه شهر.

با حمیرا در این مورد حرف نزدید؟

این بزرگترین اشتباه زندگی من بود. من باید با خواهرم در این مورد حرف می زدم. در طول ده سال گذشته هزار بار این جمله را با خودم تکرار کرده ام که باید دردم را می شنیدم. اما سکوت کردم. فکر کردم اگر محتاج کمک بود خودش لابد می گفت. همین اندازه که سهم ارثیه ام را به او بخشیده بودم کافی نبود؟

با این همه مهری که به خواهرتان دارید چطور آن اتفاق افتاد؟

باورتان نمی شود. ما با اینکه سایه پدر و مادر بالای سرمان نبود هیچ وقت آدم های بی آبرویی نبودیم. دعوا نمی کردیم. حرمت هم را داشتیم.

هنوز هم باور نمی‌کنم که چنین اتفاقی بین ما رخ داده است. مدتی بود منوچهر توی گوش من می‌خواند که زیر سر خواهرم بلند شده و رفتارش مشکوک است. چندین بار با حمیرا به شوخی و در لفافه حرف زدم ولی حمیرا گفت منوچهر را دوست دارد و اینها توهم است. از طرفی خیالم راحت بود چون می‌دیدم مردم کوچه و محله به خواهرم اعتماد و باور کامل دارند. چطور می‌شود زنی خیانتکار باشد و هیچ کدام از در و همسایه رازش را نفهمند. دوستان منوچهر به گوشم رسانده بودند که در یک ماجرای قمار تمام هست و نیستش را باخته و به خاک سیاه نشسته است. اما خواهرم در این مورد یک کلمه هم به من نگفت.

فکر قتل چطور به ذهنتان خطور کرد؟

اصلا انگیزه‌ای در میان نبود. من هیچ طرحی از قبل نداشتم. یک روز منوچهر آمد و گفت مردی که خواهرم با او خیانت می‌کند را پیدا کرده، آدرس و نام کسی را داد که تقریباً چند کوچه آن سوتر از خانه پدری منزل داشت. فردا جوشکاری را تعطیل کردم و از صبح زود حوالی خانه خواهرم کشیک دادم. ساعت هشت و نیم صبح بود که خواهرم رفت به همان آدرسی که منوچهر داده بود و در زد. مرد جوانی با خوشرویی در را باز کرد. تمام وجودم پر از خشم شده بود. خواهرم تا ساعت دو همان جا ماند و وقتی از خانه خارج شد باز هم توسط همان مرد جوان همراهی شد. مردک در حالی که می‌خندید و با خواهرم پیچ می‌کرد یک کیسه دست خواهرم داد. او هم کیسه را گرفت و زیر چادرش پنهان کرد و به سمت خانه راه افتاد. دنبالش رفتم. طبق قرار قبلی منوچهر توی حیاط خانه منتظرمان بود. از حمیرا پرسید کجا بودی؟ حمیرا گفت رفته بودم بازار دنبال سوزن چرخم که شکسته است. منوچهر گفت پس کو سوزن؟ او جواب داد آن شماره سوزن را گیر نیآوردم. یک آن حالم را نفهمیدم. به نظرم رسید آن زن خیانتکار به راحتی دروغ می‌گوید. چاقوی آشپزخانه را از داخل سینی هندوانه‌ای که منوچهر برای دوستانش روی تخت سیمی حیاط گذاشته بود برداشتم و به سمت حمیرا حمله کردم. بعد از آن واقعا هیچ به خاطر نمی‌آید. اما پزشکی قانونی می‌گوید من 27 ضربه عمیق به خواهرم وارد کردم.

او را به بیمارستان نرساندید؟

او همان جا و با همان ضربات اولیه درگذشت. در واقع بر اساس گزارش پزشکی قانونی تعدادی از ضرباتی که من وارد کرده بودم بعد از مرگ او وارد شده بود.

همسرش شما را متوقف نکرد؟ یا همسایه‌ها؟

نه. همسرش به نظر می‌رسید شوکه شده! کلون در بسته بود و حمیرا هم غافلگیر شد. هیچ فریادی برای درخواست کمک از او بلند نشد.

اینجای گفت و گو صدای گریه‌های آقا صابر گفت و گو را متوقف می‌کند. گریه‌اش درد دارد، درد پشیمانی و حسرت. می‌گوید ای کاش به اندازه ارزنی کنترل ذهنش را در دست داشت. می‌گوید برای مردم بنویسد این راه را نروند. راه بی‌بازگشتی است. سراسر اشتباه و خطاست. هیچ وقت آدم گذشته نخواهد شد. برای همیشه نابود می‌شوید. حتی اگر با چشم‌های خودتان خیانت همسر یا خواهرتان را دیدید بهتر است به مراجع قضایی مراجعه کنید.

از آقا صابر می‌پرسم حمیرا واقعا خیانتکار بود؟

پوزخند می‌زند: نه. خواهرم بعد از اینکه منوچهر خانه پدری را در قمار باخته بود، برای بازپس گرفتن آن شروع کرده بود پرستاری از یک خانم پیری که در همسایگی بود. آن مرد هم پسر همان پیرزن بود و هیچ ارتباط نامتعارفی با حمیرا نداشت.

چرا حمیرا جریان پرستاری و مراقبتش از آن خانم سالمند را پنهان کرده بود؟

او آن قدر عزت نفس داشت و بزرگواری بود که ماجرا را برای حفظ غرور شوهرش پنهان نگاه داشته بود. همان روز اول تحقیقات پلیس، به شب نکشیده تمام حقیقت روشن شد و من از همان روز تا الان در یک جهنم درونی در حال مرگ تدریجی هستم. هر شب تصویر خون‌آلود او که سعی می‌کرد توضیح بدهد برایم زنده می‌شود. حتی برای یک ثانیه قادر نشدم فراموش کنم. صبح به محض اینکه بیدار می‌شوم چهره خواهرم را جلوی رویم حاضر و نشسته می‌بینم که می‌پرسد چرا؟ گناه من چه بود؟ این خیال مرا کشته! تو را خدا بنویسد مردم اسیر خشم آبی نشوند. کاری نکنند که بقیه عمرشان در جهنم پشیمانی و حسرت بگذرد.

الان وضعیت پرونده شما چطور است؟

من همین روزها باید آزاد بشوم. اما ذوق آزادی ندارم. با توجه به اینکه حمیرا وارثی نداشت و شوهرش هم رضایت داده بود، طبق ماده 612 به ده سال حبس محکوم شدم. راستش آزادی کابوسم شده است. نمی‌خواهم از اینجا بیرون بروم. تمام این سالها امکان استفاده از مرخصی را نادیده گرفتم. نمی‌خواهم باز هم آن کوچه‌ها را ببینم، همسایه‌ها را، همه آن کسانی که می‌دانند خواهرم چقدر زن شرافتمند و خوبی بود.... دعا کنید همین روزهای اندک باقی‌مانده عمرم به دنیا نباشد و بروم پیش خواهرم.

آقا صابر گریه می کند. یک نفر تلفن را از دستش می گیرد و تلفن را قطع می کند. من به این فکر می کنم که چند درصد از آن پنج هزار زن مقتولی که سالانه به خاطر «دفاع از شرف و ناموس خانواده» جان خود را از دست می دهند، بی گناه بودند؟

دلایل خیانت زوج های عاشق پیشه به یکدیگر

این فقط مردها نیستند که خیانت می کنند، بلکه خانمها نیز این کار را انجام می دهند؛ بنابراین بهتر است به جای اینکه این مشکل را به جنگ جنسیت تبدیل کنیم، به دنبال علت خیانت بگردیم.

دلایل خیانت زوجین در زندگی زناشویی

یکی از ویژگی های ازدواج، تعهد و پایبندی هر یک از همسران نسبت به یکدیگر و حقوق متقابل است، به گونه ای که این تعهد شالوده زندگی مشترک است؛ در غیر این صورت اعتماد متقابل بین همسران یا اعضا خانواده کم تر و کم تر خواهد شد. در سبب شناسی خیانت، دلایل متعددی را می توان برشمرد. تفاوت های شخصیتی بین افراد مختلف و تفاوت های فرهنگی جوامع گوناگون و حتی وضعیت های مختلف باعث می شود این دلایل و عوامل متفاوت باشند. باید بدانیم این فقط مردها نیستند که خیانت می کنند، بلکه خانمها نیز این کار را انجام می دهند؛ بنابراین بهتر است به جای اینکه این مشکل را به جنگ جنسیت تبدیل کنیم، به دنبال علت خیانت ها بگردیم.

در این زمینه، ویلیام گلاسر، روان شناس نامی، بیان می دارد: زوج ها زندگی مشترکشان را با عشق شروع می کنند، اما می بینند صمیمیت اولیه به تدریج رنگ می بازد. با گذشت زمان زندگی برخی از همسران به جدایی کشیده می شود، اما اکثریت به زندگی مشترکشان با آهنگی یکنواخت و ملال آور ادامه می دهند و برای تحمل این زندگی به مشروبات الکلی، پر خوری، استفاده از مواد مخدر یا ارتباطات نامشروع روی می آورند. به عقیده این روان شناس، مهم ترین انگیزه زن و مرد متأهلی که به سوی روابط نامشروع کشیده می شوند، تجربه مجدد صمیمیت فردی و جنسی است. چیزی که دیگر آن را در زندگی مشترکشان نمی یابند؛ بنابراین جذابیت روابط نامشروع بدین دلیل است که هیچ یک از طرفین، عیب جویی، سرزنش و شکوه نمی کنند یا نق نمی زنند. در ادامه برخی از دلایل خیانت مردان و زنان را به صورت تفصیلی می خوانید.

برگرداندن حس فردیت و استقلال

یک نظریه بر این عقیده است که انگیزه چنین عملی تمایل افراد به برگرداندن حس فردیت و استقلالی است که در چهارچوب ازدواج تضعیف شده است. فرد ممکن است از نظر عاطفی به حدی از بلوغ هیجانی نرسیده باشد که بتواند در مقابل ناراحتی یا نارضایتی همسر، تمامیت خود را حفظ کند؛ به همین دلیل با جستجوی یک رابطه جدید در واقع در جست و جو و بازسازی خود جدید است.

اطمینان خاطر از جذابیت برای جنس دیگر

برخی از افراد در پی نیاز به اطمینان خاطر از اینکه هنوز برای جنس دیگر جذاب و خواستنی هستند، به رابطه خارج از ازدواج رو می آورند. به واقع، در روابط طولانی این سؤال برای برخی پیش می آید که آیا هنوز در بازار خریداری دارند یا خیر. تمایل به یافتن پاسخ این پرسش ممکن است آنان را به رسیدن به اهداف غیرمشروع شان سوق دهد.

عدم رضایت از ازدواج و برآورده نشدن نیازهای عاطفی

یکی از عوامل اصلی خیانت، روابط زن و شوهر است. زمانی که بین همسران، روابط زناشویی خوبی حاکم نباشد، این احتمال وجود دارد فرد به همسر خود خیانت کند. اختلالات جنسی که به مرور زمان برای برخی به وجود می آید و مشکلات شخصیتی باعث می شود فرد نتواند به همسر خود محبت کند و فقدان محبت، عاطفه و روابط گرم و صمیمی باعث این خیانت ها می شود. همسرانی که به هر دلیلی از محبت و توجه مرد زندگی خود محروم باشند، معمولاً وقتی مورد وسوسه و اغوای شخص دیگری قرار می گیرند ممکن است دچار انحراف شوند.

دلایل خیانت زوج های عاشق پیشه به یکدیگر

باید بدانیم این فقط مردها نیستند که خیانت می کنند، بلکه خانمها نیز این کار را انجام می دهند؛

انگیزه‌ای برای پایان دادن ازدواجی که دیگر رضایت بخش نیست

رفتارهای زشت، نوزدن‌های دائمی، نزاع‌ها و مجادله‌های فراوان دستورالعمل مناسبی برای ایجاد سردرد است و در تصور برخی همسران، البته به غلط، خیانت بهترین راه فرار از جهنم خانه است و بهتر از آسپرین به درمان سردرد کمک می‌کند.

عدم دسترسی به رابطه جنسی در چهارچوب ازدواج

برخی از همسران در روابط زناشویی با همسر خود ممکن است تمایل به این روابط را از دست بدهند یا کم‌تر به این موضوع اهمیت بدهند که این امر ممکن است باعث فشارهای روانی و جسمانی به همسر و منجر به کج‌روی او شود.

انتقام

اگر چه همه برای انتقام جویی از همسرشان به آن‌ها خیانت نمی‌کنند، اکثراً احساس می‌کنند، حال که خیانت دیده‌اند، آن‌ها نیز مجاز به مقابله به مثل هستند. برخی تصور می‌کنند باید طعم تلخ دارویی را که به آن‌ها خورانده شده به همسرشان بخوراند تا متوجه اشتباه خود و آنچه که بر سر همسرشان آمده بشوند.

کسب هیجان و تنوع

بعضی مواقع هم رابطه خارج از ازدواج فقط به منظور کسب هیجان و تنوع اتفاق می‌افتد؛ یعنی هیچ شکایت یا نارضایتی خاصی در ازدواج وجود ندارد فقط برخی افراد به دنبال هیجان رابطه خارج از ازدواج هستند. در واقع پنهان‌کاری و راز موجود در یک رابطه غیرقانونی به جذابیت رابطه خارج از ازدواج می‌افزاید.

محیط خانوادگی نامطلوب

در میان علل دیگر عهد شکنی می‌توان محیط خانوادگی را بررسی کرد. بی‌وفایی یکی از والدین ممکن است باعث بی‌اعتمادی فرزندان شود؛ زیرا کودکان والدین خود را سرمشق قرار می‌دهند و آن‌ها را ایده‌آل‌ترین افراد منبع قدرت می‌پندارند. ممکن است تصور کنند پدر و مادر کامل‌ترین انسان‌های روی زمین هستند؛ از این رو سعی به تقلید از رفتار آن‌ها می‌کنند. تعارضات بین والدین، کشمکش‌ها، مسائل عاطفی نگرش نوجوانان را نسبت به ازدواج تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. تجارب کودکی رفتار بزرگسالی را شکل می‌دهد. والدین بی‌وفا، مهر تأیید بر بی‌وفایی می‌زنند و آن را برای فرزندان خود قابل‌توجه می‌کنند. این کودکان در آینده ممکن است از برقراری رابطه صمیمانه بر پایه اعتماد متقابل اجتناب کنند و به‌راحتی با برقراری رابطه سطحی با همسر خود یا دیگری به زندگی خود و دیگران ضربه وارد کنند.

سایر علل مؤثر

برخی مطالعات نیز نشان می‌دهد عوامل دیگری نیز در بروز خیانت مؤثر هستند؛ به عنوان مثال سن عامل مهمی است. افراد بین هجده تا سی سال تقریباً دوبرابر افراد بالای پنجاه‌سال احتمال رابطه خارج از ازدواج دارند. نگرش آسان‌گیر و علاقه زیاد به رابطه جنسی با میزان رابطه خارج از ازدواج همبستگی دارد. شرایط زندگی و کاری نیز نقش مهمی در رابطه خارج از ازدواج دارد. گمنامی موجود در سفرها، جمعیت و گمنامی موجود در شهرهای بزرگ نیز به احتمال ایجاد این گونه روابط اضافه می‌کنند. افرادی که روابط ضعیفی با دوستان، اقوام و آشنایان برقرار می‌کنند یا از فعالیت‌ها و تعهدات مذهبی کم‌رنگی برخوردارند، بیشتر احتمال خیانت به تعهد ازدواج را دارند. همچنین احتمال بی‌وفایی در افرادی که تحصیلات عالی دارند، در مقایسه با افرادی که از تحصیلات عالی برخوردار نیستند، بسیار بیشتر است. پژوهشی دیگر تأثیر عواملی را بر روابط خیانت بررسی کرده‌اند که عبارت‌اند از: تعداد فرزندان، طلاق قبلی، رضایت پیش از ازدواج، آمادگی برای ازدواج، داشتن دوستانی که روابط خارج از زناشویی داشته‌اند و گذشته اجتماعی.

منبع: [خبرگزاری آریا](#)

زندگی نولا در خشونت خانگی، تکرار و باز هم تکرار

برگردان: مهدی بابامهدی از [Hidden Hurt](#)

ماجرای خشونت خانگی نولا نشان می‌دهد که چگونه قربانی‌های خشونت خانگی در یک رابطه خشونت‌بار می‌مانند، یا چرا زمانی که برای ترک آن برنامه می‌ریزند، دوباره خود را در رابطه با خشونت‌گر پیدا می‌کنند... با امید به اینکه این دفعه همه چیز درست شود اگرچه شواهد نشان‌دهنده عکس این موضوع است.

چگونه شروع شد...

او انسان خوبی بود، یک پدر مجرد، جاذبه عجیبی بود که ما را به هم جذب می‌کرد. رابطه‌ی ما خیلی سریع شروع شد. زمان زیادی قبل از حاملگی من برای فرزند نخستمان نبود. او خیلی زود مرا ترک کرد با این دلیل که برای یک خانواده دیگر آمادگی ندارد و قصد دارد تا برای خانواده‌ی دیگرش وقت بگذارد. برایش من حتی به عنوان خانواده تعریف نمی‌شدم... برای تمام مدت بارداری من از هم جدا بودیم. به او پیشنهاد می‌کردم که با هم به دکتر یا وقت آزمایش سونوگرافی برویم، ولی نمی‌آمد. قلبم را می‌شکست، ولی من همچنان ادامه می‌دادم. می‌گفت برای زمان وضع حمل پیش من خواهد بود. من زایمان کردم و بهانه‌اش این بود که چون سرش شلوغ است نمی‌تواند بیاید. روز بعد از وضع حمل من بود که او برای دیدن فرزندش آمده بود. زمانی که او فرزندش را دید دلش به رحم آمد و در حالی که کنار تخت من نشست بود گفت که می‌خواهد تا در کنار هم به عنوان یک خانواده، خانواده من، باشند. قلب من آرام گرفت. این تمام چیزی بود که می‌خواستم: یک خانواده در کنار هم. من قبول کردم که آرام برویم.

چند هفته بعد از زایمان

تنها چند هفته بعد اوضاع به هم ریخت: او از من می‌خواست که تمام راه را رانندگی کنم تا او را ببینم، ولی هیچ تلاشی برای دیدن دخترش یا من نمی‌کرد. در روزهای تعطیل برای دیدن او می‌رفتم، و در یکی از همان روزهای تعطیل بود که او را درحالی که با زن دیگری در بستر بود یافتم. قلبم شکست. به یاد ندارم که چگونه، ولی ما بحث کردن را به اتمام رساندیم و رابطه‌مان را شروع کردیم. او برای زندگی به خانه من آمد و این زمانی بود که آزار و اذیت او شروع شد: کنترل کردن‌ها، اجازه ندادن به من برای خروج از منزل و استفاده از کامپیوتر، و چیزهای دیگر. من هیچ فکری در مورد این موضوع ها نمی‌کردم. تنها فکر می‌کردم که من در مسیر اشتباهی هستم و باید این جریان متوقف شود. همیشه در دعواها، کسی که عذرخواهی می‌کرد، من بودم.

چند سال بعد، فرزند بعدی

هر کاری که او می‌خواست انجام می‌دادم و تصور می‌کردم این شرایطی است که باید باشد. من ساکت می‌ماندم و چون رفتار او را می‌شناختم و اجازه نمی‌دادم که مشکلی پیش بیاید. تصور می‌کردم که خوشحالم، و رابطه با وجود یک بچه شبیه همین رابطه‌ای که من تجربه می‌کردم است. بچه دوم ما هم به دنیا آمد و همه چیز بدتر شد. من از بچه‌ی تازه به دنیا آمده و بچه‌ی بزرگمان نگهداری می‌کردم، و به کارهای خانه می‌رسیدم، اما اینها کافی نبود. او همچنان بر پول و درآمد خانه و اینکه من کجا می‌روم کنترل داشت. حتی رفتن به دانشگاه هم معضل بود. به هر حال، توانستم واحدهای درسی را بگذرانم با اینکه به ندرت به دانشگاه می‌رفتم. شروع اکثر مشکلات ما زمانی بود که من فهمیدم او به من خیانت می‌کند. البته، این خطای من بود. من چندان به او توجه نمی‌کردم. او عذرخواهی کرد و گفت که دیگر این اتفاق تکرار نخواهد شد. من حرفش را قبول کردم. اما همه چیز همچنان بد بود. با یکی از دوستانم صحبت کرده بودم و او به من هشدار داده بود که شرایط درست نیست.

دوباره عاشق شدم

فرستی برای رفتن به خانه یکی از اعضای خانواده‌ام پیدا شد، و من فکر کردم که خانه خواهرم فرصت ایده‌آلی برای ترک این خانه است. بنابراین با بچه‌ها به آنجا رفتم و او در خانه‌ی اجاره‌ای ما ماند. ناگهان او همان فرد شیرین و جذابی شد که من دوباره عاشقش شدم. نظرم عوض شد و او پیش من و بچه‌ها آمد. مسائل برای مدتی خوب پیش رفت، اما دوباره جر و بحث‌ها شروع شد: زمان زیادی پشت کامپیوتر بودم و دوست داشتم با دوستانم بیرون بروم.

شبی را به یاد می‌آورم که تولد یکی از دوستانم بود که می‌خواستم بروم - او تا آن شب مشکلی با بیرون رفتن من نداشت - اما یک دفعه از اینکه من می‌خواهم بیرون بروم و در خانه با خانواده‌ام نمی‌مانم، عصبانی شد. تصمیم گرفتم که بروم و او آن شب را به یک کابوس تبدیل کرد. نمی‌توانستم از مهمانی لذت ببرم و او مرتب پیامک‌های آزاردهنده می‌فرستاد. واقعا احساس می‌کردم که کار اشتباهی انجام دادم.

مادرم گفت بمان

مسائل به دعوا کشید، هر دو ما به این نتیجه رسیدیم که این یک رابطه سالم نیست و این دعوای شروع به تاثیرگذاری روی بچه‌ها کرده است. تصمیم گرفتیم که او باید از خانه برود- به مادرم اطلاع دادم (او از مسائل اطلاعی نداشت). تنها به او گفتم که ما از هم دور شدیم و فکر می‌کنیم که بهترین راه جدائی است. به یاد می‌آورم که مادرم گفت که اشتباه می‌کنم و باید تلاش کنم تا شرایط را بهتر کنم. احساس تنهایی و ترس می‌کردم، تمام افرادی که به من گفته بودند در کنارم خواهند بود حضور نداشتند.

تنها بودم. دوسال شبیه جهنم بود. شوهرم بدتر شد. مرا تعقیب می‌کرد، روزی کلی پیامک می‌فرستاد، این احساس را در من ایجاد می‌کرد که این خطای من بوده و باید پیش مشاوره بروم و آن وقتی بود که من فهمیدم قربانی خشونت خانگی هستم.

تلاش دوباره

تصمیم گرفتیم که دوباره تلاش کنیم. بعد از چیزی که مادرم به من گفته بود، احساس می‌کردم که این وظیفه‌ی من است که تلاش کنم و دوباره خانواده را در کنار هم جمع کنم. در طول دو سال بعد او در آپارتمانش زندگی کرد و من در این خانه ماندم و اینگونه من گاهی اینجا و گاهی آنجا بودم. هیچ کس اطلاعی نداشت که ما دوباره رابطه‌مان را شروع کردیم. بسیار شرمسار بودم که این را در خفا نگه دارم و به دیگران بگویم که ما به خاطر بچه‌ها تلاش کردیم که با هم دوستیمان را از سر بگیریم. وقتی شرایط خوب بود، مسائل خوب بودند، ولی وقتی شرایط غیرقابل می‌شد، واقعا بد بود.

اقدام قانونی نکردم

در شرایط نامساعد برای تکفل بچه‌ها شروع به اقدام قانونی می‌کردم. وکیل (همچنین مشاور) از من خواست که برای DVO اقدام کنم، اما نمی‌توانستم. تهدید کرده بود بود که اگر این کار را بکنم، خودش را می‌کشد. نمی‌توانستم مسئولیت آن را قبول کنم.

به یاد می‌آورم که یک شب در حال جر و بحث بودیم. واقعا عصبی شد و اولین مشتش را به پایم زد. احساس کردم که این خطای من بوده که او را بیش حد عصبانی کردم. ضربه‌ی او کیودی به اندازه یک توپ گلف ایجاد کرد. البته عذرخواهی کرد و قسم خورد که هیچگاه این برخورد را تکرار نمی‌کند. در طول آن دوسال من حس کردم که دوباره باردار شده‌ام. بعد از اینکه ما این موضوع را متوجه شدیم جر بحث زیادی داشتیم. از دست دادن کودک بسیار استرس‌زا و غم‌انگیز بود. حس می‌کردم و هنوز هم چنین حسی دارم که این خطای من بوده است.

مسائل بعد از آن بسیار بد شد. من او را مقصر می‌دانستم و او هم من را، و آزارهای او بدتر شد. شروع به تعقیب من کرد و روزی بیش از هفتاد پیامک برای من می‌فرستاد. با سلامتی روانم در حال کلنجار بودم. به نقطه‌ای رسیدم که از نظر روحی درهم شکستم. این موضوع را از خانواده‌ام هم مخفی نگاه داشتم اما به چند نفر از دوستانم گفتم. در نهایت تحت نظر گروه سلامت روان قرار گرفتم و پیش روانشناس می‌رفتم. بیماری من افسردگی شدید تشخیص داده شد. سپس در طول دو سالی که با همدیگر زندگی می‌کردیم دریافتم که چند باری به من خیانت کرده بود. البته او من را مقصر می‌دانست و می‌گفت تقصیر من است. اینجا زمانی بود که من احساس کردم شاید همه این مشکلات تقصیر من بوده و من باید بیشتر تلاش می‌کردم تا خانواده‌ام را در کنار هم جمع کنم. زمانی که او در حالت خویش باشد شرایط خیلی بهتر بود. این امر من را زیاد تحت تاثیر قرار نمی‌داد، و اگرچه بچه‌ها از بودن با او لذت می‌بردند، آنها دوست نداشتند که به خانه‌ی او بروند. برای من بهتر بود که در سمت او قرار بگیرم تا علیه او.

شروع دوباره و دوباره

واقعا یاد ندارم که چگونه دوباره آغاز شد، اما الان ما دوباره با هم زندگی می‌کنیم. به خاطر می‌آورم که در ماه سپتامبر من بیمار بودم و او برای مراقبت از بچه‌ها به خانه‌ی من آمد. از من خواست که به او اجازه بدهم که در خانه‌ی من بماند، و علیرغم میل‌ام قبول کردم، در غیر این صورت دعوا و جر و بحث شروع می‌شد. از جر و بحث خسته شده بودم. همه چیز خوب پیش می‌رفت. فردی مراقب و مقید شده بود و من دوباره عاشقش شده بودم. جنبه خوب او چیزی بود که من عاشقش بودم. او به من اطمینان داد که از بچه‌ها و من مراقبت خواهد کرد. ارتباط ما دوباره از سر گرفته شد و به من گفت که پیش مشاور می‌رود، من هم در مورد مشکل روحی اخیرم به او گفتم، و او عذرخواهی کرد و گفت که این موضوع دیگر اتفاق نخواهد افتاد. ما شروع به اشک ریختن کردیم و همدیگر را در آغوش گرفتیم. در آغوش او احساس امنیت کردم.

چند ماه بعد دوباره بیمار شدم، در تمام مدت در منزل اقامت داشت. به هیچ کس نگفتم که ما دوباره با هم زندگی می‌کنیم. من احساس می‌کردم دوستانم را ناامید کرده بودم. آنها مرا حمایت کرده بودند و زمانی که شرایط سخت شده بود در کنارم بودند، و من می‌خواستم به آنها بگویم که ما دوباره با هم زندگی می‌کنیم. نمی‌دانستم آنها چگونه واکنش نشان می‌دهند. آرام آرام شروع به گفتن جریان کردم و به آنها گفتم که همه چیز عالی است و او تغییر کرده است و قضایا در حال بهبود است. او قصد دارد در منزل ما زندگی کند و ما دوباره در کنار هم به عنوان یک خانواده باشیم. به آنها گفتم که ما در این دو سال خیلی عاقلتر شدیم و همه چیز عالیست...

باز سریع جلو رفت و زندگی‌مان با هم شروع شد. بازگشت ما به هم و ماندن او در خانه‌ی من و الان او در خانه‌ی من زندگی می‌کند.

احساس می‌کنم دور خودم گنج می‌خورم و نمی‌توانم جلوی‌اش را بگیرم. همه چیز خوب است، اما علائم گذشته (دروغگویی‌هایش، مشروب خوری‌هایش و...) در حال پدیدار شدن است. احساس می‌کنم نمی‌توانم کاری بکنم. از هم جدا می‌شویم، اما من نمی‌توانم دوباره بچه‌ها را به جای دیگر ببرم.

در نهایت اینجا جایی است که من هستم. به دو سال قبل بازگشتم. من نمی‌دانم که این دفعه شرایط خوب می‌شود یا نه. امیدوارم. من عاشق او هستم. احساس می‌کنم با توجه به حمایت دوستان در این سالها اگر شرایط دوباره به هم بریزد نمی‌توانم با دیگران مسائل را در میان بگذارم. اما امیدوارم که اگر شرایط خراب شد قدرت این را داشته باشم که دوباره او را ترک کنم.

«گن مشکلی نیست می» پلیس رو به ما کرد و گفت:

دو سه روزی بود که حال نداشتم. خسته از فشار کار و بی‌حوصلگی‌های زندگی، گفتم یک‌روز بمونم توی خونه تا استراحت کنم بلکه انرژی خوبی به دست بیارم.

ساعت حدود ۱۱ بود که دیدم صدای مهبی از طبقه بالا اومد. فکر کردم چیزی افتاد و به روی خودم نیاوردم.

بعد از چند دقیقه دیدم صدای مهبی همین‌طور داره تکرار می‌شه و یواش‌یواش نگران کننده.

به سختی یک تکونی به خودم دادم و گوشه‌ام رو تیز کردم ببینم چیزی دستگیر می‌شه یا نه.

صداها تبدیل شد به صدای افتادن اشیا و شکستن و...

حالا دیگه به وضوح صدای داد و بیداد و جیغ هم شنیده می‌شد و خبر از یک اتفاق غیرمنتظره تو ساختمون می‌داد.

چندباری تو همسایگی من دعوای خانوادگی اتفاق افتاده بود، حتی زد و خورد. با وجودی که خونه من تو محله نسبتاً خوبی قرار داره، اما از همسایه‌ها چندان دل خوشی ندارم. گفتم این بار هم مثل دفعه‌های دیگه خودشون آشتی می‌کنند و همه چیز حل می‌شه.

اما صداها هی بلندتر می‌شد و حتی خونسردی من تو مواجهه با این جور حوادث دیگه نمی‌تونست بر احساس نگرانی‌ام از وضعیت همسایه غلبه کنه.

لباس رو پوشیدم و رفتم طبقه بالا.

چند تا از همسایه‌ها جمع شده بودند و پچ‌پچ می‌کردند. سلام کردم و پرسیدم که چه اتفاقی افتاده؟

اتفاق ظاهر ساده‌ای داشت. آقای همسایه مطلع شده بود که همسرش بهش خیانت کرده و درست وسط صحنه خیانت سر رسیده بود. طرف سوم رو در اتاق حبس کرده بود و وسط گریه و شیون بچه سه ساله‌اش، شروع کرده بود به دعوا با همسر خیانتکار. دعوا و جنجالی که به خشونت کلامی و البته خشونت جسمی هم کشیده شده بود.

حالا هم بعد از کلی زد و خورد و دعوا و شکستن و البته شکسته شدن، منتظر بود حاج آقا (اصطلاحی که مدام فریادش می‌زد و لابه‌لاش فحشی‌هم‌نثارش!) یعنی پدر همسرش بیاد و امانتی که ازش گرفته رو بهش برگردونه؛ البته با فضاحت و شرمساری.

صدای داد و بیداد و گاهی زد و خورد ساختمون رو برداشته بود. نگرانی از وقوع خسارتی جبران‌ناپذیرتر مجبورمون کرد که به پلیس زنگ بزنیم و کمک بخوایم. پلیس ۰۱۱ انصافاً زود رسید.

یک جوان ترکه‌ای با ته‌چهره‌ای خشک که لابد لازمه کارش هست وارد شد و پرسید چی شده. چیزهایی رو که می‌دونستیم گفتیم و خواهش کردیم جلوی دعوای بیشتر و یا زد و خورد رو بگیره.

رفت در زد و گفت چه خبر شده؟ مشکلی نیست؟

مرد همسایه در حالی که همچنان فحش می داد گفت مشکلی نیست. شما بیخودی اومدی. من این خانم رو تحویل پدرش می دم و خلاص! پلیس رو به ما کرد و گفت: می گن مشکلی نیست. من کاری نمی تونم بکنم.

بهش گفتم: یه مرد اون تو اسیره. یه بچه کوچیک هم اونجاست. هر لحظه امکان داره یکی از این چهار نفر قربانی خشونت، حماقت و یا استرس بشن، باید کاری بکنی!

دوباره رفت پرسید: آقا مشکلی نیست؟ چه خبره؟

مرد همسایه دوباره همون جواب رو داد. پلیس پرسید خانمتون هم نظرش همینه؟ همسر آقای همسایه هم از پشت در گفت: بله. لطفا برید. پلیس هم عذرخواهی کرد و گفت با توجه به اینکه مجوز ورود به ساختمان رو تا وقتی کسی کمک نخواست نداره، کاری نمی تونه انجام بده.

پلیس رو کمی مشغول کردم تا مرد همسایه با توجه به حضورش، کمی آروم تر بشه. و بعد پلیس رو روونه کردم. حالا دیگه یک ساعتی گذشته بود.

آقای همسایه دیگه رمقی برای داد زدن نداشت. داشت خودش و حاجی (پدر همسرش) رو نفرین می کرد.

اومدم توی خونه و این بار سعی کردم خودم رو به نشنیدن بزنم...

منبع: [خشونت بس](#)

دیگر تحمل این زندگی را ندارم

Photo: Voy/ Bigstockphoto.com

کاش آن روز که به قول خودم عاشق شده بودم، کمی هم به حرف های دلسوزانه پدر و مادرم می اندیشیدم تا این طور بدبخت و شرمگین نشوم. 11 سال از بهترین روزهای جوانی ام را با مردی که هیچ بویی از انسانیت نبرده، سپری کردم و تنها سوختم و ساختم، چراکه باعث همه بدبختی هایم خودم بودم. اصرارهای من برای رضایت دادن پدرم به ازدواج با «معراج»، در واقع پا گذاشتن به دنیای واهی بود که آن را در ذهن مغشوشم ساخته بودم و نتیجه آن جز فلاکت و بیچارگی، چیز دیگری نبود و...

زن 28 ساله ای که رنگ به رخسار نداشت و غمی دردناک در چهره پریشانش نمایان بود، به کارشناس اجتماعی کلانتری طبرسی جنوبی مشهد، گفت: در دوره دبیرستان با یکی از همکلاسی هایم که به تازگی وارد مدرسه شده بود، دوست شدم و خیلی زود رابطه ما با یکدیگر صمیمانه شد. «هدی» برادری بزرگ تر از خودش داشت که گاهی اوقات جلوی در مدرسه منتظرش می ماند و این باعث آشنایی من و برادر هدی شد. مدت زیادی از این ماجرا نگذشته بود که هدی شروع به تعریف و تمجید از من کرد و مدعی شد این ها گفته های برادرش است که در خانه درباره من صحبت کرده است. روزها می گذشت و من دلباخته «معراج» شده بودم و به طور پنهانی با او رابطه تلفنی برقرار کردم. مدتی بعد، خانواده هدی به خواستگاری ام آمدند. پدرم در همان ابتدا، رفتارها و گفتارهای معراج و خانواده اش را نپسندید و اعلام مخالفت کرد. اما من که عاشق معراج بودم، آن قدر پافشاری کردم که پدرم مجبور به رضایت شد و ما به عقد یکدیگر در آمدیم. زمان زیادی از ازدواجمان نگذشت که متوجه اشتباهم شدم ولی چاره ای جز صبر و تحمل نداشتم. معراج زیر بار مسئولیت خانه و زندگی نمی رفت و به هر بهانه ای از پدرم تقاضای پول می کرد. هر بار که پدرم مبالغ زیادی برای تأمین هزینه های زندگی ما می داد، من دچار عذاب وجدان می شدم، چراکه انتظار چنین زندگی را نداشتم که معراج برایم ساخته بود ولی او هیچ ابایی از این موضوع نداشت و تأمین خرج و مخارج زندگی مان را وظیفه پدرم می دانست. من با سختی و مشقت، روزگار می گذراندم ولی او به خوشگذرانی با دوستانش و زنان خیابانی می پرداخت و هر زمان که اعتراض می کردم، عنوان می کرد چرا خودت قبل از ازدواج با من ارتباط داشتی؟! در این میان جرأت هیچ گلایه و شکایتی نزد پدر و مادرم را نیز نداشتم، چراکه از ابتدا آینده ام را پیش بینی می کردند ولی اصرار خودم موجب بنای

این زندگی فلاکت بار شد. با این که چند ماهی است باردار شده ام اما معراج هیچ توجهی به من ندارد و باز هم به کارهای ناشایست خود ادامه می دهد. من در زندگی با معراج کمبودها و سختی های زیادی را تحمل کردم ولی خیانت های او را دیگر نمی توانم نادیده بگیرم و تحمل این زندگی خفت بار را ندارم.

منبع: [رکنا](#)

مهم ترین عوامل طلاق: اعتیاد و خیانت

Photo: weerapat/Bigstock.com

آمار طلاق رو به افزایش است اما دلایل آن به گواهی آمار چیست؟ هر چند که تفکیک این آسیب های اجتماعی از دشوار است اما حسین اسد بیگی، رئیس ستاد فوریت های اجتماعی سازمان بهزیستی کشور در همایش آسیب های اجتماعی طلاق که در سالن همایش استانداری قزوین برگزار شد، اظهار کرد: طبق آمار مدیرکل بهزیستی تهران اعتیاد، خیانت، عدم مسئولیت پذیری همسر و درآمد ناکافی از مهم ترین عوامل طلاق از دید زوجین است. وی افزود: در کشور آمار طلاق در حال افزایش است که در سال گذشته 163 هزار و 765 طلاق در کشور ثبت شده که از این میزان 2 هزار و 667 طلاق متعلق به قزوین بوده است.

رئیس ستاد فوریت های اجتماعی سازمان بهزیستی کشور، تصریح کرد: آمار آسیب های اجتماعی باید اطلاع رسانی شود چرا که وقتی این آمار به اطلاع برسد بهتر می توانیم در حوزه کنترل و بهبود آسیب های اجتماعی گام برداریم. اسد بیگی ادامه داد: اعتیاد یکی از مهم ترین عوامل طلاق در کشور است و این در حالی است که طلاق در کشور نسبت به سال های گذشته رشد 53 درصدی داشته است که بالاترین میزان علل طلاق مرتبط با اعتیاد است. وی با اعلام اینکه در بسیاری از موارد طلاق بهترین راهکار است، اضافه کرد: نمی توان همیشه طلاق را اشتباه و غلط دانست بلکه در مواقعی راه حل مناسب برای نجات زوجین و فرزندان است. رئیس ستاد فوریت های اجتماعی سازمان بهزیستی کشور، تصریح کرد: در بعضی مواقع وابستگی زوجین به یکدیگر موجب می شود زوجی که به مراقبت از همسر معتاد خود می پردازد دچار بیماری های متعددی شود.

وی در پایان به لغو و عدم برگزاری برخی کنسرت ها اشاره کرد و گفت: لغو و عدم برگزاری کنسرت ها به گسترش اعتیاد جوانان در جامعه دامن خواهد زد.

منبع: [خبرگزاری آنا](#)

ریشه های بدبینی به همسر

Photo: Yacobchuk/Bigstock.com

نسرین دهخوارقانی

زندگی زناشویی مانند بذر کاشته یک گلدان نیاز به مراقبت های ویژه ای دارد، زندگی مشترک بسان همان نونهال همیشه در معرض خطرات و آفت هایی قرار دارد که اگر به وقت مقتضی برای برطرف کردن علف های هرز آن و یا آبیاری به موقع آن تلاش نکنیم، ممکن است آفت به ریشه برسد و برای همیشه از بیخ و بن بخشکد.

شک و تردید و سوءظن به همسر یکی از مهم ترین آفت هایی است که اگر بموقع و درست به آن رسیدگی نکنیم ممکن است ارکان زندگی

مشترک را مورد هدف قرار داده و به گونه‌ای موزیانه زندگی زناشویی را از اساس دچار مشکل کند، اگرچه گاه این حرکت به قدری تدریجی است که زوج هنگامی نسبت به آن هوشیار می‌شوند که کار از کار گذشته است.

بدبینی به همسر اشکال متفاوتی دارد، برخی از همسران بدبینی‌ها و سوءظن‌های نابهنجار و بیمارگونه خود را نوعی رفتار طبیعی قلمداد می‌کنند و آن را با عناوینی همچون غیرت، تعصب و مراقبت توجیه می‌نمایند، حال آن که واقعیت چیز دیگری است.

محمد رضا سلیمانی یکی از مراجعان به مرکز مشاوره در این باره می‌گوید: «من همسر را دوست دارم و بسیار مراقب او هستم، این که دیگران رفتارهای محبت‌آمیز مرا سخت‌گیری تعریف می‌کنند، مشکل خودشان است، آنها خود با مظاهر عشق و علاقه آشنا نیستند و نمی‌دانند چگونه باید با همسرشان رفتار کنند، آنان مرا غیرتی و متعصب می‌دانند در حالی که نظر من خودشان بی‌غیرت هستند، چرا نباید یک مرد بداند، همسرش کجا می‌رود، با کی حرف می‌زند، چه می‌خورد، چه می‌کند و...»

روان‌شناسان معتقدند بدبینی به همسر، در سه حالت کلی بروز می‌یابد: گروه اول، کسانی هستند که شک و بدبینی در ذاتشان نهفته است درست مثل آقای سلیمانی، این افراد نه تنها به پارانوئید بودن (مشکوک بودن) خود معتقد نیستند بلکه دیگرانی را عادی رفتار می‌کنند، نابهنجار می‌دانند و معمولاً آنان را نیز افراد بی‌قید و شرطی می‌شناسند که شش‌دانگ حواسشان به همه جا و همه چیز هست جز به همسر و زندگی مشترک‌شان. این افراد را از همان ابتدای زندگی به راحتی می‌توان شناخت، مثلاً در خوشایندترین شرایط، به بهانه احوالپرسی، بارها و به کرات با همسرشان تماس می‌گیرند و به گونه‌ای کاملاً حرفه‌ای و گاه حتی غیرحرفه‌ای از وی می‌خواهند گزارش روزانه از کارهایشان را بدهد.

این افراد معمولاً خوشبین نیستند و در رابطه با پیرامون خود نوعی نگاه منفی دارند که معمولاً نیز نسبت به هر موضوعی از ارکان زندگی مشترک و یا شخصی‌شان نیمه خالی لیوان را می‌بینند.

برخی از همین این افراد بشدت در معرض خطرند و دسته دوم مبتلایان را شامل می‌شوند، اینان همان کسانی هستند که مبتلا به اختلالات شخصیت پارانوئید هستند، به این معنی که با کنار هم گذاشتن برخی از پارامترهای خیالی به این نتیجه مهم می‌رسند که همسرشان قطعاً در حال خیانت به وی است و این فکر همچون خوره‌ای، سوهان جسم و روح‌شان می‌شود و آنان را تا به مرز نابودی پیش می‌برد که بی‌گمان در این شرایط بحرانی، طلاق و جدایی بین زوجین مسالمت‌آمیزترین اتفاق خواهد بود.

خانم کوثری خانه‌دار می‌گوید: «همسرم گویی دچار توهم است، از موقعیت‌ها و شرایطی سخن می‌گوید که شاید هرگز اتفاق نیفتاده باشد، او سخن گفتن من با برادرزاده‌ام را بهانه می‌کند تا به این جا برسد که تو فرد راحتی هستی و به آسودگی هم می‌توانی با مردان نامحرم هم کلام شوی و...، این وضعیت برایم غیرقابل تحمل است.»

گروه سوم کسانی هستند که نوعی از وسواس، در بدبینی‌هایشان نهفته است، این دسته از زوجین نسبت به برخی از رفتارها و واکنش‌های همسر خود با جنس مخالف، حال چه در محیط کاری باشد چه در محافل دوستانه و خانوادگی، مبتلا به نوعی وسواس فکری هستند که در پاره‌ای اوقات نیز، همراه با بدبینی به همسر است.

این وضعیت بخصوص در شرایطی شدت می‌گیرد که فرد بدبین، بداند کسی در یک جمع خاص، نسبت به همسرشان سونظری دارد، مثلاً خانم مرادی می‌گوید: «پسر دایی‌ام خواستگار پروپا قرص من بوده است، سال‌های سال مرا از والدینم خواهان شد، اما بنابر تفاوت‌های فرهنگی و خانوادگی هر بار از ما جواب رد شنید، بالاخره وقتی با حمید ازدواج کردم، یک روز در همان حال و هوای نامزدی، داستان دلدادگی پسر دایی‌ام را برایش تعریف کردم، کاش مهر سکوت بر لب می‌گرفتم و هیچ نمی‌گفتم، همسر من نسبت به او حساس شده تا به آنجا که اگر بداند او هم در محفلی حضور دارد، بهانه‌تراشی می‌کند تا به آنجا نرویم، اگرچه پسر دایی‌ام الان متاهل است و دو فرزند نیز دارد.»

ریشه‌های بدبینی به همسر

عدم شناخت کافی از همسر، گاه اساس بدبینی و شک به وی است. وقتی فرد از همسر آینده‌اش تصویری دیگر در ذهن می‌پروراند اما با ورود به زندگی مشترک متوجه می‌شود که در انتخابش آن طور که شاید و باید دقت نکرده است، دچار نوعی نفرت و انزجار به همسرش می‌شود که طبیعتاً این وضعیت، مهم‌ترین دلیل پیدایش بهانه‌گیری و بدبینی بیمارگونه به همسر است.

از سوی دیگر در بسیاری از مواقع بدبینی و شک زوجین نسبت به هم از علاقه و عشق بسیار به یکدیگر نشات می‌گیرد. مثلاً آقا همسرش را تنها متعلق به خود می‌داند و طبیعتاً هر نوع رفتار خارج از منزل برایش سخت و غیرقابل هضم خواهد بود. معمولاً این عشق و علاقه به تدریج به نوعی احساس شکست و یاس تبدیل می‌شود و فرد هر آن فکر می‌کند که زندگی‌اش در حال فروپاشی و نابودی است.

الگوگیری و تقلید یکی دیگر از دلایل بدبینی است، معمولاً فرزندان والدین بدبین و شکاک در طول زندگی خود، بدبینی را یاد می‌گیرند و همیشه به این گمانند که دیگران قابل اعتماد نیستند و باید نسبت به همسر و اطرفیات خود بدبین و شکاک باشند مگر آن که خلاف آن

ثابت شود. اگرچه گاهی هم مشکلات اخلاقی و شخصیتی دیگران، همسران را دچار شک و بدبینی می‌کند، مثلاً ممکن است فردی به زندگی یک زوج حسادت کند و بر همین اساس، پروژه‌ای را پیاده کند که باعث سلب شدن اعتماد زوجین نسبت به یکدیگر شود، اینجاست که مراقبت از خانواده در مقابل سنگ‌اندازی و حسادت‌های دشمنان خانوادگی و دوستانه که معمولاً به شکل یک دوست وارد زندگی می‌شوند، می‌تواند اساس خیلی از بدبینی‌ها و سوءتفاهم‌ها باشد.

هشدارها را جدی بگیرید

چه بخواهید و چه نخواهید زندگی مشترک شما، دچار آفتی به نام سوءظن شده است، حال می‌توانید از سر ستیز برآید و برای رفع این مشکل، با همسران گلاویز شوید و حقتان را شاید که گاهی حتی به ناحق نادیده می‌گیرد، طلب کنید و یا آن که می‌توانید این وضعیت را بپذیرید و برای سامان دادن آن به تدابیری متوسل شوید تا بدان طریق نه تنها رنگ و لعاب افراط شده این مشکل را کمرنگ و بی‌رنگ کنید بلکه زخم برجا مانده و گاه حتی متعفن شده آن بر زندگی مشترکتان را برای همیشه مرهم شوید و ترمیم کنید.

همیشه و در همه حال تلاش کنید راجع به هر موضوعی با همسران صادق باشید، چه بسا ریشه بسیاری از بدبینی‌ها، نشات گرفته از عدم صداقت و یا دروغگویی در ابتدای زندگی است. مثلاً ممکن است مرد یا زن رازی را در زندگی داشته باشند که بکوشند آن را از همسرش پنهان کنند، که اگر موفق بر این امر نشوند، اطلاع همسر از آن مطلب و پنهان‌کاری راجع به آن نقطه شروع شک و تردید و بدبینی‌ها خواهد بود. اگر چه بسیار مشاهده شده است برخی از زوجین اگرچه حکایت پنهانی از زندگی گذشته‌شان ندارند اما به خاطر ناآگاهی و عدم مدیریت یکی از همسران در اداره زندگی، مجبور به پنهان‌کاری برخی از امور از هم می‌شوند که در نهایت برملا شدن آنها، می‌تواند زمینه‌ای برای بروز سوءظن باشد.

خوشبین و مثبت نگر باشید، به جای این‌که همیشه نیمه خالی لیوان را ببینید یا برای هر رفتار و کلام همسران به دنبال معنای خاصی باشید، شایسته است چشم‌هایتان را بشوید و جور دیگر نگاه کنید، به جای تکیه بر نقاط منفی یکدیگر بر جنبه‌ها و خصلت‌های مثبت یکدیگر توجه کنید.

نسبت به وعده و وعیدها و قول و قرارهای خود با همسران حساس باشید. اهمیت و رعایت این موضوع برای مردان بسیار بالاست چراکه خانم‌ها نگاه مثبت و خوشایندی به هر نوع تاخیری ندارند و ممکن است افکار منفی سراغشان بیاید. پس برای رعایت احوال یکدیگر هم شده، همیشه در تلاش باشید که به عهدتان وفا کنید.

در مراودات اجتماعی بخصوص در معاشرت با همکاران و دوستانی که مخالف جنس شما هستند، بسیار محتاط باشید. تماس‌های بی‌مورد و روابط آزاد در محیط‌های کاری نتیجه‌ای شوم در بردارد که حتی اگر شما هم فکری در سر نداشته باشید، ممکن است همسران آن گونه که خود متمایل است آنها را ترجمه کند. اگرچه سخت است اما شما باید مواظب برداشت‌های ذهنی همسران راجع به کلام و رفتارشان باشید.

در صحبت کردن با نامحرم، به ویژه در مقابل همسران، مواظب لحن کلام و گفت‌وگوهایتان باشید، حتی المقدور نگاه خود را کنترل کنید و یا سرتان را پایین بیندازید و بشدت از انجام شوخی و یا خنده‌های بیجا پرهیز کنید، این رفتار نه‌تنها جلوی سوءظن همسران را می‌گیرد بلکه برای خودتان نیز بسیار ارزشمند و مفید خواهد بود.

بی‌شک هریک از ما نسبت به برخی رفتار و عکس‌العمل‌ها حساسیت بسیاری داریم و حتی آنها را نشانه‌ای بر بی‌وفایی می‌بینیم. برای اجتناب از شک و تردید، بهتر است حساسیت‌های یکدیگر را شناسایی کنید و برای اصلاح و یا حذف آنان از خزانه رفتاری و گفتاری خود تمامی تلاش‌تان را به کار گیرید. البته شایان ذکر است که فقط حساسیت‌ها را بشناسید اما هرگز آنها را به رخ طرف مقابل‌تان نکشید و یا با دستاویز شدن بر آنها، در جهت تحریک همسران گام بردارید.

از غافلگیری‌های احساسی و رمانتیک که گاهی اجرای برخی از آنها نیازمند پروژه‌ای پیچیده است، به شدت پرهیز کنید، چه بسا بسیار مشاهده است که برخی از زوجین بخاطر غافلگیر کردن همسرشان در برگزاری جشن تولد و یا سالگرد ازدواج، مجبور به نوعی پنهان‌کاری شده‌اند که همین کار، نه‌تنها موجب شادی و مسرت‌شان نشده است بلکه مشکلات و مصائبی را رقم زده که بدبینی و سوءظن یکی از پیامدهای آن است.

همیشه و در همه حال احترام به یکدیگر را هرگز فراموش نکنید. در مقابل خانواده‌ها، اقوام و دوستان یکدیگر حفظ حرمت کنید و به وقت خصوصی و حضور در کنار یکدیگر نیز، احترام همدیگر را داشته باشید.

یادتان باشد همه افراد متاهل احساس تعلق و مالکیتی خاص، به همسر و زندگی مشترک‌شان دارند، به همین دلیل شایسته است بر رفتار و کلام خود مراقبت بسیار داشته باشید. رفتاری نکنید یا سخنی نگویند که همسران به اندازه پر کاهی هم که شده، نسبت به سلامت شما و زندگی مشترکتان مظنون شود. برخی از همسران از سر ندانم‌کاری و شیطنت و گاه حتی از سر لجبازی و انتقام به گونه‌ای کلام و رفتار می‌کنند که شک و سوءظن حداقل‌ترین پیامدهای منفی آن رفتار است. برای اجتناب از سوءتفاهمات شایسته است گزیده سخن بگویند و

مواظب سلامت کلمات و جملات تان باشید و همچنین از بیان خاطرات و اتفاقات خوشایند و ناخوشایند سال‌های دور زندگی، به همسران بشدت خودداری کنید.

با بیان کلمات و جملات محبت‌آمیزی چون «تو همه امید من هستی و من به تو عشق می‌ورزم»، «من تو را بسیار دوست می‌دارم»، «تو از هر کس دیگری برای من ارزشمندتری»، «علاقه هیچ کس بجز تو در دل من نیست» و... عشق، محبت و صمیمیت تان را از صمیم قلب به همسران ابراز کنید، چه بسا با هر بار بیان «دوست دارم» نه تنها سلطان قلب همسران می‌شوید بلکه اعتماد او را به خود و زندگی مشترک تان بیش از پیش جلب می‌کنید.

منبع: جام جم

«خیانت» نگاهی حقوقی به مسئله

Photo: Mukhina1/Bigstock.com

دنا دادبه

نسرین راننده آژانس است. او بدون این که خودش متوجه شود عاشق یکی از مسافران دائمی اش شده که دو سال از خودش کوچک‌تر است. او ابتدا خیلی سعی کرد تا وجود این حس را انکار کند ولی به تدریج متوجه شد با دیدن او نمی‌تواند از تپیدن قلب و لرزش دست‌هایش جلوگیری کند. پس از مدتی تصمیم گرفت محل کار خود را تغییر دهد چون احساس می‌کرد ادامه آن باعث می‌شود بر خانواده‌اش تمرکز نداشته باشد. نسرین اما پس از مدتی متوجه شد همسرش با دختر جوانی رابطه دارد. او با تعقیب همسرش دریافت آن‌ها یکدیگر را در خانه‌ای که همسرش برای دختر جوان تهیه کرده است، ملاقات می‌کنند.

نسرین حتی با کمک وکیل هم نتوانست از همسرش جدا شود چرا که همسرش در همه جلسات دادگاه ادعا کرده که او و زندگی اش را دوست دارد.

با صحبتی که با چند نفر از دوستانم در ایران می‌کنم، متوجه می‌شوم دوست‌پسر داشتن زنان متاهل بر خلاف این که در ظاهر موضوعی نهی شده و قبیح است ولی بسیار شایع است. همان‌طور که دوست‌دختر داشتن مردان متاهل بسیار متداول است. عاشقی بعد از ازدواج یکی از واقعیت‌های جامعه ایران است. واقعیتی که نه آماری برای آن وجود دارد و نه شفاف‌سازی.

بدون پرداختن به این موضوع که دلایل برقراری این نوع رابطه از سوی مرد یا زن چیست، می‌خواهیم آثار حقوقی برای مرد و زن را در این موضوع بررسی کنیم.

جایگاه خیانت در قوانین ایران

خیانت در قوانین مدنی و کیفری ایران جرم‌انگاری نشده است. از سوی دیگر از آنجایی که مردان طبق قوانین ایران بدون نیاز به اثبات ادعا می‌توانند همسرشان را طلاق دهند، سؤال این است که آیا زنان می‌توانند با تکیه بر ادعای خیانت همسرشان، از همسر خود طلاق بگیرند یا خیر؟

آیا زن با استناد به وجود رابطه شوهر با شخص ثالث می‌تواند طلاق بگیرد؟

بر اساس ماده ۳۳۱۱ قانون مدنی «مرد می‌تواند با رعایت شرایط مقرر در این قانون با مراجعه به دادگاه تقاضای طلاق همسرش را بنماید.»

بنابراین اگر مرد بخواهد زن خود را طلاق دهد باید به دادگاه رجوع و دادگاه پس از تلاش در جهت سازش و آشتی در صورت عدم موفقیت حکم طلاق را صادر می‌کند. این بدان معناست که مرد هر زمان که بخواهد می‌تواند همسرش را طلاق دهد.

بر عکس مردان که هر زمان اراده کنند، می‌توانند همسر خود را طلاق دهند، موجبات طلاق برای زنان محدود است و تقاضای طلاق از

سوی زن مشروط به شرایطی است.

این شرایط از این قرار هستند:

- خودداری یا عجز شوهر از دادن نفقه
- عسر و حرج
- غیبت شوهر بیش از چهار سال
- سوء معاشرت
- ابتلا به امراض مسری صعب العلاج
- اختیار همسر دیگر بدون رضایت زوجه
- محکومیت به ۵ سال حبس
- ابتلا شوهر به هرگونه اعتیاد مضر که به تشخیص دادگاه به اساس زندگی خانواده خللی وارد آورد و ادامه زندگی زناشویی را غیر ممکن سازد
- هرگاه شوهر زندگی خانوادگی را ترک کند، تشخیص ترک زندگی خانوادگی با دادگاه است
- در صورتی که شوهر در اثر ارتکاب جرمی که مغایر حیثیت خانوادگی و شان زن باشد به حکم قطعی در دادگاه محکوم شود. تشخیص این موضوع که آیا جرم مغایر حیثیت و شان خانوادگی است، با توجه به وضعیت و موقعیت طرفین، عرف و موازین دیگر با دادگاه است

همان‌طور که عنوان شد، خیانت شوهر نمی‌تواند از دلایل طلاق برای زن باشد ولی یکی از آثار خیانت می‌تواند ارسال ایمیل، پیام و یا چتی که محتوای عاشقانه دارد، باشد. این در حالی است که مهم‌ترین علت طلاق در سال ۴۹۳۱، خیانت همسران گزارش شده است. با توجه به این‌که این‌گونه مستندات، جزء دلایل اثبات‌کننده جرم در قوانین ایران پیش‌بینی نشده است ولی از آنجایی که یکی از دلایل اثبات دعوا «اماره» است، قاضی می‌تواند این‌گونه مستندات را در تصمیم‌گیری خود به عنوان «اماره» لحاظ کند.

آیا خیانت شوهر را می‌توان از مصادیق عسر و حرج دانست؟ «ح خانی» وکیل پایه یک دادگستری تهران معتقد است مفهوم عسر و حرج می‌تواند دایره اختیارات زنان را برای درخواست طلاق وسیع‌تر کند. او به خانه امن می‌گوید: «اگر خیانت مرد، شرایط زندگی را برای زن دشوار کند می‌تواند به مثابه عسر و حرج تلقی شود. با این تفسیر شاید بتوان نتیجه گرفت که خیانت مرد به زن نیز می‌تواند یکی از مصادیق عسر و حرج تلقی شود.»

او اضافه می‌کند: «با این وجود، هرگاه زن بخواهد با استناد به عسر و حرج از شوهرش طلاق بگیرد باید به دادگاه رجوع کند و وجود آن را اثبات کند و این به معنی این است که باید دلایل و مستندات کافی به قاضی ارائه دهد. این‌جاست که اثبات عسر و حرج در مقابل قاضی دشوار می‌شود.»

خانی در پاسخ به این سؤال که آیا وجود رابطه اینترنتی از قبیل ایمیل، چت و... می‌تواند در دادگاه به عنوان دلیل برای اتهام خیانت ارائه گردد، می‌گوید: «در صورتی که زن چنین مستندی در دست داشته باشد می‌تواند با مراجعه به مجتمع‌های قضایی خانواده از قاضی بخواهد مستنداتش را به عنوان اماره در نظر بگیرد و رای موافق به عسر و حرج دهد.»

او ادامه می‌دهد: «وجود ایمیل، اس‌ام‌اس و... می‌تواند اماره محسوب شود و قاضی به تشخیص خود می‌تواند آن را مدرکی دال بر احراز خیانت و پس از آن اثبات عسر و حرج به کار برد. از سوی دیگر نیز حتی ارسال فیلم یا فایل صوتی به وسیله اینترنت که نشانگر خیانت باشد، تنها می‌تواند مشمول جرایم رایانه‌ای تلقی گردد، نه جرمی تحت عنوان خیانت.»

خانی که تجربه ۱۰ سال وکالت در دادگاه‌های ایران دارد می‌گوید: «با این وجود، من تا به حال هیچ پرونده طلاق مبنی بر عسر و حرج به نفع زن، به دلیل خیانت شوهر در دادگاه‌های خانواده ندیده‌ام. اما بر عکس بسیار دیده‌ام مردانی که با مطرح کردن موضوع خیانت زن، بدون ارائه دلیل و مدرکی خواستار طلاق یک‌طرفه شده‌اند و قاضی به دلیل این‌که مرد حق طلاق دارد، بدون درخواست اثبات ادعای مرد، رای مثبت به طلاق داده است.»

رابطه نامشروع جنسی نیز می‌تواند یکی دیگر از آثار خیانت باشد که در قانون مجازات اسلامی مشمول مجازات حد یا تعزیر قرار گرفته است. نکته مهم اما این‌جاست که آیا زن و مرد در صورت برقراری رابطه جنسی غیرمشروع، در شرایط برابر، آیا آثار حقوقی برابر نیز دارند؟

مجوز قتل زن، در دست شوهر

نرمین همسر یکی از پزشکان مشهور تهران است. می‌گوید: «وقتی فهمیدم همسرم با بیمارانش رابطه برقرار می‌کند، سعی کردم این موضوع را با گفتگو با او در میان بگذارم. همسرم این موضوع را انکار نکرد و گفت زندگی شخصی من به خودم مربوط است. تو هم می‌توانی زندگی شخصی خودت را داشته باشی. از همان روز تصمیم گرفتم زندگی شخصی خودم را که پر از تنهایی بود با دوست پسر تقسیم کنم.»

در پاسخ به این سؤال که اگر همسرش این موضوع را بفهمد چه عکس‌العملی خواهد داشت می‌گوید: «او خودش این را از من خواست. من هم با این وجود که از درون خوش‌حال نبودم و عذاب می‌کشیدم ولی سعی کردم وقت خودم را با دوست پسرم پر کنم. ناگفته نماند یک روز همسرم مدرکی دال بر وجود رابطه جنسی‌ام با دوست پسرم پیدا کرد. با همان مدرک تهدیدم کرد که می‌تواند مرا به قتل برساند و قانون این اجازه را به او داده است.»

واقعیت این است که قانون‌گذار ایران در شرایطی که مجازات اعدام در سراسر دنیا نقض مطلق حقوق بشر تلقی می‌شود، برای مرد این حق را قائل شده که همسر خود را به قتل برساند و قصاص و دیه‌ای متوجه او نباشد.»

ماده ۲۰۳ قانون جدید مجازات اسلامی مقرر کرده است در صورتی که زوج، همسر خود را در حال زنا با مردی ببیند، می‌تواند او و آن مرد را به قتل برساند. با وجود این‌که در تبصره این ماده قانون‌گذار سعی کرده دایره این موضوع را محدود کند ولی گنجاندن دوباره این قانون پس از اصلاح قانون مجازات اسلامی حتی با وجود اختلاف نظر علما جای تامل دارد.»

یکی از ایرادات اساسی در نظر گرفتن چنین حقی برای مرد این است که قانون‌گذار اختیار سلب حیات انسانی را به دست انسانی دیگر سپرده است. انسانی که جایز الخطاست و ممکن است به دلایل گوناگون در آن لحظه حساس، مرتکب خطا و یا توهم شود.

ایراد دیگر این‌که قانون‌گذار، تخصص شغل قضاوت و پس از آن اجرای حکم را به دست فردی معمولی در جامعه سپرده است. این در حالی است که حتی قوانین فقهی نیز تلاش می‌کنند تا در چنین شرایطی به شیوه‌های مختلف شرایط بخشش گناه‌کار را فراهم کنند.

از سوی دیگر برای زنان در شرایط برابر، چنین حقی در نظر گرفته نشده است. یعنی در صورتی که زن، همسرش را در حال زنا با زن دیگری که شوهر دارد ببیند، باید در دادگاه وجود زنا را اثبات کند. اثبات زنا نیز مراحل دشواری دارد چرا که قانون‌گذار به طور ضمنی اراده کرده است شرایط اثبات آن به سهولت نباشد.
